

درس سوم

در امواج سند/چو سرو باش

واژه‌های اصلی :

افسر تاج و کلاه پادشاهان/باره اسب/برومند بارآور میوه‌دار /خرگه خیمه به ویژه خیمه بزرگ /دمار از کسی کشیدن /کنایه از نابود کردن کسی/سیماب گون :جیوه‌ای سیماب:جیوه/گران سنگین عظیم

واژه‌های فرعی :

اهریمن شیطان /بادپا سریع و سیر و تندرو بی‌پایاب عمیق/خود کلاه خود کلاه فلزی که به هنگام جنگ می‌پوشند/رستاخیز قیامت/شفق سرخی افق هنگام غروب خورشید/فروغ نور و روشنی

در امواج سند

بیت ۱ :

قلمرو فکری:هنگام غروب خورشید سته آرام پشت کوه‌های بلند پنهان می‌شد
قلمرو ادبی:تشخیص تشخیص سینمالان؛مراعات نظیر مغرب و خورشید/کنایه :سینه مالان کنایه از آهسته و آرام /

بیت ۲ :

معنی:خورشید نور زرد رنگ و زعفرانی خود را روی نیزه‌ها و افراد نیزه‌دار می‌ریخت
قلمرو ادبی :

تشخیص گرد ریختن خورشید/تشبیه گرد به زعفران/استعاره گرد زعفران رنگ«نور خورشید
قلمرو زبانی:

به مغرب سینمالان قرص خورشید نهان می‌گشت پشت کوهساران
سینه مالان=قید ؛قرص خورشید=نهاد ؛نهان=مسند؛پشت کوهساران=قید

بیت ۳و۴:

ز هر سو بر سواری غلت می‌خورد/تن سنگین اسبی تیر خورده
به زیر باره می‌نالد از درد/سوار زخم دار نیم مرده
معنی دو بیت :در میدان جنگ در هر سو پیکر سنگین اسبی تیر خورده به روی ک سوار غلت می‌خورد و آن سوار مجروح و نیمه جان از شدت درد در زیر اسب ناله می‌کرد
قلمرو ادبی:جناس ناهمسان)هر و بر/(مراعات نظیر)باره و سوار/(کنایه :نیم میرده«شدیدا زخمی
قلمرو زبانی :در هر دو بیت کل مصراع دوم نهاد است
بیت ۵و۶:

نهان می‌گشت روی روشن روز /به زیر دامن شب در سیاهی /در آن تاریک شب می‌گشت پنهان /فروغ خرگه خوارزمشاهی/
معنی :چهره درخشان روز در زیر پرده سیاه شب پنهان می‌شد در آن شب تاریک و سیاه حکومت خوارزمشاهیان رو به افول بود
قلمرو ادبی :تشخیص):روی روز و دامن شب/(تضاد):روز و شب/روشن و سیاهی(جناس):روی و روز/(مجاز:خرگه«حکومت/کنایه :پنهان شدن فروغ خرگه«افول حکومت

/- قلمرو زبانی: نهان=مسند ؛روی روشن روز=نهاد؛پنهان=مسند؛فروغ خرگه خوارزمشاهی=نهاد

بیت ۷و۸:

به خوناب شفق در دامن شام/به خون آلوده ایران کهن دید/در آن دریای خون در قرص خورشید/ غروب آفتاب خویشتن دید/
معنی بیت: جلال الدین در سرخی آسمان به هنگام غروب ایران زمین کهن و قدیمی را آغشته به خون دید و در آن غروب افول حکومت خود را مشاهده کرد

قلمرو ادبی: تشخیص: دامن شام/تشبیه: خواب شفق/کنایه: ۱. چیزی را به خون آلوده دیدن « درگیر کشتار شدن آن چیز ۲. غروب کردن آفتاب عمر» به پایان رسیدن عمر/مراعات نظیر: شفق و شام - خورشید و غروب/استعاره: دریای خون/

بیت ۹ و ۱۰

چه اندیشید آن دم کس ندانست/چو آتش در سپاه دشمن افتاد/که مژگانش به خون دیده تر شد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد
معنی بیت: کسی نمیدانست که سلطان جلال الدین در آن لحظه به چه چیزی فکر میکرد اما از مژگانش اشکی خون آلود می‌چکید
سپس مانند آتشی سوزان به سپاه دشمن حمله ور شد و حتی از آتش هم سوزنده تر شده بود

قلمرو ادبی:

کنایه «مژه به خون تر شدن» ← گریه کردن بسیار / تشبیه: او مثل آتش در سپاه دشمن افتاد/ اغراق: در مصراع دوم هر دو بیت، اغراق به کار رفته است

قلمرو زبانی: «چه» متممی است که حرف اضافه آن حذف شده است: آن دم(قید) [به] چه(متمم) اندیشید.

بیت ۱۱ و ۱۲

در آن باران تیر و برق پولاد/ میان شام رستاخیز میگشت/ در آن دریای خون در دشت تاریک / به دنبال سر چنگیز میگشت/

در

معنی: سلطان جلال الدین در آن انبوه تیرباران و درخشش نیزه ها و شمشیرها و در میان آن کشت و کشتار عظیم در جست و جوی چیزی بود. او در آن میدان خونین نبرد و در آن بیابان، تاریک در پی چنگیز بود تا او را بکشد

قلمرو ادبی: تشبیه: باران تیر (اضافه تشبیهی)/ مجاز: پولاد «ابزارهای جنگی / ایهام تناسب: «برق» در این بیت به معنی درخشش است اما در معنی رعد و برق با باران تناسب میسازد / استعاره: شام رستاخیز و دریای خون - میدان جنگ / کنایه به دنبال سر کسی بودن» قصد نابودی کسی را داشتن

قلمرو زبانی: فعل میگشت در هر دو بیت غیر اسنادی و در معنی جست و جو میکرد است هر کدام از بیتها فقط یک جمله ساده هستند.

بیت ۱۳ و ۱۴:

بدان شمشیر تیز عاقبت سوز/ در آن انبوه کار مرگ می‌کرد/ ولی چندان که برگ از شاخه میریخت/ دو چندان میشکفت و برگ میکرد/

معنی بیت: سلطان جلال الدین با آن شمشیر نابودگر خود به کشتار مغولان مشغول بود، ولی سپاه مغولان آن قدر زیاد بودند که هرچه از آنها می‌کشت، گویی زیاده‌تر میشدند

قلمرو ادبی: کنایه: عاقبت سوز ← نابود کننده/ کار مرگ کردن ← کشتن / استعاره: برگ جنگجویان مغول - شاخه ← لشکر مغول/ مراعات نظیر: برگ شاخه / تضاد: برگ ریختن و شکفتن/ اغراق: بیت اول در شدت کشتار و بیت دوم در تعداد سپاهیان مغول اغراق دارد.

بیت ۱۵ و ۱۶:

میان موج می‌رقصید در آب/ به رقص مرگ اخترهای انبوه/ به رود سند می‌غلطید بر هم/ ز امواج گران کوه از پی کوه/

معنی بیت: نور ستارگان انبوه آسمان در میان امواج رود، سند گویی رقص مرگ می‌کردند امواج عظیم، رود همانند کوههای عظیمی روی هم می‌غلطیدند

قلمرو ادبی: مجاز اختر ← نور اختر / تشخیص رقصیدن/ اخترها تشبیه امواج به کوه

قلمرو زبانی: در بیت نخست اخترهای انبوه نهاد است برای فعل رقصید. شاعر به ناچار و برای رعایت وزن برای نهاد، جمع فعل مفرد آورده است.

بیت ۱۷ و ۱۸:

خروشان، ژرف بی پهنا، کف آلود / از این سد، روان در دیده شاه/دل شب میدرید و پیش میرفت/

زهر موجی هزاران نیش میرفت/

معنی بیت: رود سند، در حالی که عمیق وسیع و کف آلود بود میخروشد و شب را میشکافت و به راهش ادامه میداد این رود مانند سدی بود که مانع از حرکت جلال الدین میشد و هر موج این رود مانند نیشی در چشم سلطان جلال الدین فرومی رفت.

قلمرو ادبی: تشخیص «دل شب» (اضافه استعاری) - خروشدن و پیش رفتن رود سند / متناقض نما: سد روان / تشبیه: موج به نیش کنایه نیش در دیده رفتن «رنج بردن

قلمرو زبانی: خروشان، ژرف بی پهنا، کف آلود / دل شب میدرید و پیش می رفت

قید ها: خروشان، ژرف، بی پهنا، کف آلود.

مفعول: دل شب

بیت ۱۹ و ۲۰:

ز رخسارش فرومی ریخت اشکی/بنای زندگی بر آب میدید/در آن سیمابگون امواج لرزان/ خیال تازه ای در خواب میدید/

معنی بیت: از چهره سلطان جلال الدین قطره اشکی افتاد، او زندگی را ناپایدار و سست میدید در آن امواج جیوه ای و لرزان آب، فکر تازه ای به سرش زد...

قلمرو ادبی: تشبیه: بنای زندگی (اضافه تشبیهی) - امواج به سیماب / کنایه: بر آب بودن بنای چیزی ← سست و ناپایدار بودن آن چیز

قلمرو زبانی: «فرومی ریخت فعل ماضی ساده است. «فرو» بخشی از فعل است و نقش دستوری ندارد بنای زندگی» و «خیال تازه» هر دو مفعول هستند

بیت ۲۱ و ۲۲:

به یاری خواهم از آن سوی دریا/سواران زره پوش و کمانگیر/ بسوزم خانمانهاشان به شمشیر /دمار از جان این غولان کشم سخت/

معنی بیت: سلطان این فکر تازه به سرش زده بود که از آن طرف رود، سند، سوارکارانی جنگجو و ماهر را به یاری فرامیخوانم و این مغولان غول صفت را به هلاکت می رسانم

قلمرو ادبی: /کنایه زره پوش ← مبارز - کمانگیر ← ماهر در تیراندازی - دمار از کسی برآوردن نابود کردن کسی - خانمان کسی را سوزاندن نابود کردن آن کس / مراعات نظیر: زره پوش کمان گیر و سوار / مجاز: دریا - رود سند - شمشیر ← جنگ و نبرد استعاره: غولان ← لشکر مغول

قلمرو زبانی به یاری خواهم از آن سوی دریا / سوارانی (مفعول) زره پوش (صفت) و کمان گیر (صفت) // فعل بسوزم در بیت دوم در معنی بسوزانم به کار رفته و مفعول پذیر است. مفعول، آن خانمانهاشان است.

بیت ۲۳ و ۲۴:

شبی آمد که می باید فدا / به راه مملکت فرزند و زن را / به پیش دشمنان استاد و جنگید رهند / از بند اهریمن وطن را /

معنی بیت: زمانی فرارسیده که باید در راه، وطن فرزند و زن را فدا کرد باید در برابر دشمنان مقاومت کرد و ایستاد و وطن را از مغولان نجات داد.

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: زن و فرزند / استعاره بند - سلطه - اهریمن دشمن، مغولان

قلمرو زبانی «شبی قید نیست و نهاد برای فعل «آمد» است.

بیت ۲۵ و ۲۶:

شبی را تا شبی با لشکری خُرد / ز تنها، سر ز سرها خود افکند / چو لشکر گرد بر گردش گرفتند / چو کشتی بادپا در رود افکند /
معنی: او یک شبانه روز با لشکر کوچک خود تعداد زیادی از مغولان را به هلاکت رساند و وقتی که لشکر مغول او را محاصره کردند اسب را مانند کشتی در آب انداخت.
قلمرو ادبی: / کنایه: سر از تن افکندن و خود از سر افکندن «کشتن / مراعات نظیر: تن و سر - سر و خُود - کشتی و رود / تشبیه: بادپا به کشتی / کنایه: بادپا «اسب

بیت ۲۷ و ۲۸:

چو، بگذشت از پس آن جنگ دشوار / از آن دریای بی پایاب آسان / به فرزندان و یاران گفت چنگیز / که گر فرزند، باید باید این سان
معنی بیت: وقتی سلطان جلال الدین بعد از جنگ از آن دریای عمیق به راحتی عبور کرد چنگیز به فرزندان و یارانش گفت اگر قرار است انسان فرزندی داشته باشد باید این گونه باشد

قلمرو ادبی: تضاد: دشوار و آسان / تکرار: فرزند - باید / واج آرای: تکرار مصوّت «آ» در بیت اول
قلمرو زبانی: «آسان» در بیت اول قید است وقتی آسان از آن دریای بی پایاب گذشت / به فرزندان و یاران گفت: چنگیز که گر فرزند باید، باید این سان
بیت ۲۹ و ۳۰:

به پاس هر وجب خاکی از این ملک / چه بسیار است آن سرها که رفته / ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک / خدا داند چه افسرها که رفته /

معنی بیت: برای محافظت از هر وجب این سرزمین انسانهای زیادی فدا شده اند فقط خدا میداند که برای هر ذره از این سرزمین چه تعداد پادشاه و دلاور جانشان را فدا کرده اند.

قلمرو ادبی: / مجاز: سر «وجود یا انسان - خاک» ایران افسر پادشاه و دلاور / کنایه: رفتن «نابود شدن و کشته شدن / جناس: بر سر و هر (ناهمسان)

قلمرو زبانی: چه بسیار (مسنَد) است آن سرها (نهاد) که رفته

گنج حکمت

چو سرو باش

حکیمی را پرسیدند چندین درخت نامور که خدای عزّوجلّ آفریده است و برومند؛ هیچ یک را آزاد نخوانده اند؛ مگر سرو را که ثمره ای ندارد در این چه حکمت است؟

قلمرو زبانی را در حکیمی را پرسیدند حرف اضافه است به معنی «از» / «برومند صفت برای درخت است که از آن فاصله گرفته چندین درخت نامور و برومند

گفت: «هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان

قلمرو ادبی: / تضاد: وجود و عدم؛ تازه و پژمرده / مراعات نظیر: درخت و ثمره / سجع: به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود

قلمرو زبانی: (را) در هر درختی را ثمره معین است از نوع «فک اضافه» است و جانشین کسره شده است هر درختی را ثمره معین است ← ثمره هر درختی معین است. «آید» اسنادی و در معنی «شود» است: تازه آید (مسنَد فعل اسنادی)

به آنچه میگذرد دل منه که دجله بسی/پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد/
قلمرو ادب: تلمیح بیت اشاره به کشته شدن خلیفه عباسی به دست مغولان دارد /کنایه: دل نهادن « وابستگی داشتن
قلمرو زبانی: «منه» فعل نهی است از مصدر نهادن» / «بسی» قید است.

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم /ورت ز پست نیاید چو سرو باش آزاد
قلمرو ادبی: تشبیه: تو چون نخل، کریم باش - تو چون سرو آزاد باش /مراعات نظیر: نخل و سرو / مجاز: دست توانایی/ تکرار:
دست چو و باش/ موازنه: کلمات مصراع اول به تقارن با کلمات مصراع دوم سجع میسازد.